

# خیرات حسنا

۱۲۴

بماندم شرم مرغ از چنگ او رفته هم از اعانت اهل قبیلہ معلوم کردیدہ بعد  
از آن هر کس بچهرے کہ قابل اعتماد نبود اعتماد سپنمود با و میکشند انک  
کساجتہ التغاتہ یعنی تو مثل آن زنی کہ بشرم مرغ اعتماد کرد و این گفته مثل شد  
و نظر بقایدی شرح مرپور نکاشند آمد و الا از موضوع ما خارج بود

## صاحبہ

دوسرای یکی از شاهزادگان فرزندان خاقان خلد اشیا فتح علی شاه  
ظاہب تراہ خاتونے بودہ است صاحبہ طبع کہ صاحبہ تخصص داشتہ اور ابھی  
و عفت و صفات حسنہ ستودہ اند اما ترجمہ حال او را بد رستی نکاشند  
ہمینقدر کہند اندکمال و دانش رعیتے داشتہ و خطر خوب مینوشند لطف  
طبعش از اشعارش معلوم میشود این شعر از اوست

غم نیست کہ از حسرت بسیار تو مردم  
لطف نشود کم ز تو مقصود من این بود  
زلف در روی تو هر کس کہ بہ بیند گوید  
آئینی هست کہ باد و در امیختہ اند

جان و ایمان برای عشوق است جان و ایمان برای عاشق نیست

## صاحبہ بنت الملقن

از احفاد ابن الملقن الشافعی و دختر شیخ نور الدین علی و خواہر خدیجہ  
بنت الملقن است کہ در حرف خاء ترجمہ حال او نکاشند  
صاحبہ بنت الملقن را صالحہ ام المہنا نیز کہند اند و از اشیاخ امام ط  
بودہ و مشارالیر در کتاب المنجم ذکر او نمودہ و کہند است این زن از جد خود اخذ  
حدیث کردہ در سال ہفتصد و نود و پنج ہجری متولد شدہ و در فارصنا  
سنہ ہشتصد و ہفتاد و شش رکذ شدہ است

## صلیحہ

ز وجہ ملک حکم سننصر است کہ از ملوک اندلس بودہ دارای عقل و درایت  
و در انجام مقام سلطنت صاحب خیرت و کفایت بودہ و در زمان شوہر خود

# خیرات حسنا

۱۲۵

در امور ملکه مدخله می نمود و اکثر ارکان دولت و کواکب از ان طوعا  
او امر و نواله او را اطاعت کرده از فرمان او سر نمی پیچیدند چون شوهرش  
ملک حکم مستضرد و گذشت و پسرش شام ثانی که ملقب بر الوید باقیه گردید  
بر سر سیطنت نشین چون پانزده ساله بود و بد رسته از عهدده امر خیر  
و کار دولت مملکت داری بر عینی آمد آرای امنا و مجال دولت بر آن  
اتفاق نمود که صبح از جانب پیر خود نیابت سیطنت و ایشتر باشد و او  
حکمرانی را اداره کند و او با بن شغل شاغل گرداخت و کارها را بوجهی  
لایق ساخت در تاریخ اندلس منتهای تجید را ازین زن نمود که اندک

## صدقه حضرت فاطمه

حضرت محمد پسر عبد الرحمن فاطمه زاده است که در سال یک هزار و  
هشتاد و نه وفات کرده در جوانی او نیز امیر بخارا که در ادب و تقوی (در اسلام)  
واقع است بمجال رفتن این زن از ادیبها اسلامبول بشمار می آید در امیثات  
نظره داشته و صاحب بیان اشعار و بعضی آثار پس از آنکه پدرش دروغ  
بقتضای اسلامبول ما مورشد در محل معروف برای یوب معز و لا وفات  
کرد و دخترش صدقه فاطمه قطع ذیل را در تاریخ فوٹا و انشا نمود

فاطمه زاده افندک اید بچک عمر جنان

اغلبه اتک ایچون مانم ایدوبلنر بلجنا

دیدم تاریخ و فاتی قره صدق اتک

فاطمه زاده پرامانک ارم اوله مکان

بیت پنجاه بعد یعنی در سال هزار و صد و پانزده خود صدقه فاطمه الله  
قادین هم در گذشت و تاریخ فوٹس را (صدقه فاضل) گفتند و در  
حرف الف دو عنوان امه الله ذکر کرده از نوشته و قطع نیز از افکار

ابکار او درج نموده است

## صدوق العذر

از فراره که در مجمع الامثال مسطور است صدوق العذر نیز دختر شجره بود

# خیرات حسنا

۱۲۶

حلیس نام از قبیلہ بنی عذرہ و اوست کہ گفتہ است (لاناقری فی هذا و لاجل)  
 و این گفتہ مثل شدہ و شرح آن از اینقرار است کہ صدوف العذرہ در تحت  
 از دو واج زید بن الاخنس العذرہی بودہ و زید از زن دیکر و خیرہ داشتہ است  
 فارغہ نام سنا کردہ و خانہ دیکر و قبتکہ زید سفر کردہ در غیبت او و خیرش  
 فارغہ نام بر کسی از اہل قبیلہ کہ موسوم بہ شیب بودہ و صحبت بہ امر سنا  
 و ہر شب بر یک از شترهای زید بخود سوار میشد و نزد شیب ہر وقت  
 زید در معاودت از سفر خود در عرض اہ بگاہنے بخورد و گاہن بہ اہیاج او  
 فہما تپید کہ امرہم خلاف عصمت در خانوادہ تو واقع شدہ و بدچون بخانہ  
 رسید بغضب بے رص و وف پدید و بدگلنے خود را در حق او بوجہی اظہار  
 داشت صدوف کہ از کار فارغہ باخبر بودہ است کہ امر بزید مشتبہ شد  
 برای دفع اشتباہ و برائت ذمت خود گفت لاناقری فی هذا و لاجل  
 معاوم نمود کہ مرتکب خلاف فارغہ بودہ است نہ او از اوقت این کلام  
 مثل گردید و در مقام برائت ذمت استعمال کردند و یکی از شعرای

عرب گفتہ است

وما هجرناک حتی قلت معلنة لاناقری فی هذا و لاجل  
 اگرچہ بسیارہ از شعرای عرب این مثل را تصحیح کردہ اما بتصدیق و صلا  
 الدین صفدکاحد بنجوبے شہاب ابو الشاء محمود از عہدہ نظم و تصحیح آن  
 بر نیامدہ و میگوید

ایستغفر اللہ ابن الغیث مفضل من برہ و هو طول اللہ متصل  
 من خاتم عدل عنہ و اطلع فیہ فی الجود لا بواہ یضرب المثل  
 ابن الذہبی برہ الاف بتبعها کوائم الخیل من برہ الابل  
 و مثل الجود سرخا فالخاتم لاناقری فی هذا و لاجل  
 و مؤید الدین ابواسمعیل الاصفہانی المعروف بطغرائی در وصف خود  
 کہ یلامیۃ العجم اشہار ذاد گفتہ است

فما الافاقہ بالزود آلا سکنی ہنا و لاناقری فیہا و لاجل

و سلاج

# خیرات حسنا

۱۲۷

وصلاح الدین شارح این قصیده و شیکه در شرح این بیت صدوق و  
عدو بهینو یکد و این میان است باقی لصاحب مجمع الأمثال و الصدوق  
مینو یکد و این نیز با کفتر صاحب قاموس کریم الف و لام ضبط کرده میباید  
دارد

و صدوق نیز یکی از مشاهیر نساء با جلالت بوده و از همسر با اعظم استنکاف  
داشتند و با مینموده اخذ و جناب نکاح عمر بن حمران لجلد و داماد است

## صفوت

از ادیبها اسلامبول شماره آید و از قرا و مسطورات تذکره فطین خیر  
مختلفه یکلی و روجه شخصی مونسوم برفت بیک بوده ایات ذیل در  
تذکره مزبور از و بنظر رسیده در اینجا نکاشته شد

دوشم دیردم دخی بود رده کو کل آه سکا  
پنه دوشدک یکن ردرده کم ایواه سکا  
باغلا یوب زلقی ابله بو کجه محکم طوبدم  
ایک دیوانه دیک ای کو کل اولماه سکا  
نجر بزده مجازه کیده جکین یا هو  
پیلدیر طوغری بو له حضرت الله سکا  
دون کوروب حال کر کونیم ایشدک انضا  
غالبا ایتشرا آه سحر گاه سکا  
صفوتار از دلك کیمه به اظهاریا پنه  
کون اولور یاردم اید ریدل آگاه سکا

صفوت در سال هزار و پنجاه و سه هجری وفات کرده در مقبره پدرش  
در ایوب مدفون شد

## صفیه بنت عبدالمطلب

دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف از خانواده نبوت و عمه محترم  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است او حضرت خدیجه و عایشه

و اسماء

# خیرات حسنًا

۱۲۸

و اسماء ذات الطاقین و اعجاز الجنة یعنی پرفران بهشت گفته اند صفتیه  
 خلاف خواهرهای خود اروی و ام حکیم البیضاء و امه و بیره دست از وضع  
 جاهلیت کشید و پیرو دین مبین گردید و بود تا سال بیستم هجرت در آنال  
 در خلافت عمر درگذشت این زن ادیبه و عاقله و اهل فصاحت و بیکار  
 بوده و در حرف الفقه عنوان اروی ذکر کرده از و رفت حضرت عبید  
 المطلبی اش در خبر بوده همه اهل شعر و فصاحت و در آخر عمر در پادشاه  
 وی هر یک قطعه سر شپه برای او بنظم او کرده اند و قطعه صفتیه عبارت است  
 از ابیات مسطوره در ذیل

ارقت لصفوفنا نائحة بلبل	علی رجل بقارعه الصعید
فماضت عندکم ذموی	علی خدیجی کخدر القریب
علی رجل کریم غیر و عمل	له الفضل المبین علی العبد
علی الفیاض شبنم ذی العجا	ابیک الخیر وارث کل جود
صدوق فی المواطن غیر نکس	ولا شئت المقام ولا سبید
طویل الباع اروع شیطی	مطاع فی عیشته جمید
رفیع البیت ابلج ذی فضول	وغیث الناس فی الزمن الجود
کریم الجدلین بدی وضوم	یروق علی السود والمود
عظیم الحلم من نضر کرام	خضار مر ملاؤنه اسود
فلو خلد امرؤ لقدم مجد	ولکن لا سبیل الی الخلود
لکان مخلصاً الخری الکیلیا	لفضل المجد والحسب التلیل

و از بدایع اشعار صفتیه ابیات ذیل است از منتخبات باب المدایح و دیوان

حماکه

الامن مبلغ عتی قریشاً	فقیم الامر فینا و الامار
لنا السلف المقدم قد علم	ولم تقلنا بالقد و نار
و کل مناقب الاخیار فینا	و بعض الامر منفضه و غار

بعقیده بعضی از شراح صفتیه این ابیات را در شرح و تفهیم بنی هاشم

بر بنی امیه

# خبرات حسنا

۱۲۹

برنجی امشب با بوسنیان در مقام تعریض گفتند و چون عرب در جاهلیت  
عادت داشتند با قومی که عهد می بستند اگر آن قوم نقض عهد می نمودند  
آتش سوزانیده دور آتش باو لعن و نفرین میکردند میگوید و لم توفد  
لنا بالقدور ناد

باید دانست که عرب آتشها را آتشها اند و هر یک از اسمی بوده از آن جمله است  
نار الخائف و نار الالهة و نار الفری و نار الاسد و نار الصید و نار البیض  
نار الایستطار و نار الخائف و نار المول و نیز گفته اند نار الخائف در زمان بن  
عهد و خوردن سوکند در حفره روشن میشود و گاه قدر کفک بر آتش میباشند  
و آن صدا میگوید و اسباب تحویف میشود لهذا آنرا امول هم خوانده اند و نار  
الالهة اعلان حاضر شدن یاران بجنک بود و نار الفری آتش ضیافت که  
در ماه آخر اشرف محض اعلام بخلافی افروختند و نار الاسد آتشی بود که در  
گذشتن از جنگهای شیراز غار بن روشن میکردند که از شر آن درنگ آمیز  
ناباشند چه شیراز آتش میبرد و از پیشت او را راهب گفته اند و نار الصید  
برای شکار بوده که چشم غزالان خیره شود و نار البیض جهت پیدا کردن تخم  
شتر مرغ و نار الاستطار در هنگام استقرار روشن میشود با اینوضع  
که در خشکالی بدم و گوشهای کارها یا بتمهای آنها شاخه ها درخت  
سیل و عیش رسته شاخه ها را افروخته تپتها و ذروه کوه و بیاض صعب  
میگردند و آن اشغال را ابلهان بوق تفال میزدند و مترقب نزول یاوان  
میشدند و بیت مسطور رد و ذبل ازین عادت و قدح و ذم آن حکایت  
میکند

لا تدروجا لخباب سعیم      یتمطرون لک الارقاب بالشر  
اجاعلانت بیقورا میگلغه      ذریعه لک یو الله والمطر  
و شیور مسطور رد بل نیز از همین مقوله و منهای از پر ایست که کارها و حیثی  
در سنای که خشک سالی بوده با وجود سلع و عشر بخیزد کشته اند و آن  
شرا پر ایست  
سلی

# خیرات حسنا

۱۳۰

سَلْعٌ مِثْلُهُ عَشْرًا      عَائِلٌ مِثْلُهَا لِبِقُورًا  
 عَائِلٌ أَلَسْتُ كَرَأْسَابِ عَيْلَةٍ كَرَدَدٍ وَعَيْلَةٌ بِمِجْرِبٍ وَدُرُوشِيٍّ أَسْتُ أَبُو عُبَيْدٍ  
 عَلَيْهِ بَعْضُكُمْ كَمَا إِذَا نَمَّرَ عِلْمُ أَدَبٍ أَسْتُ كَفْتَرَةٌ مِنْ خُودِ مَعْنَى بِنْتِ فَرْمِيدٍ وَ  
 نَرْكَبِي رَادٍ يَدِيمٌ كَمَا فَرْمِيدُهُ نَاشِدٌ وَأَبْنُ رَا بَرِ هِشَامٍ دَرِ مَعْنَى اللَّيْبِيِّ دَابَابُهُ  
 زَائِدَةٌ بَيَانٌ مَعْرُودَةٌ أَسْتُ وَمَنَاطِرَاتٌ دَرِ ابْنِ بَابِ هَكَّتْ كَمَا خَارِجٌ أَرَقَصْدٌ  
 مَاسْتُ

صِفَتُهُ مَرْتَبَةٌ كَمَا مَتَعَدَّدٌ بَرَأَى حَضْرَتِ رَسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَارِدٌ وَأَزَانٌ  
 جَلَّةٌ أَسْتُ مَنِيْبٌ مَرْتَبَةٌ كَمَا أَحَدٌ حَلَانٌ مَنِيْكَ دَرِ نَالِيْفٍ خُودٌ كَمَا مَتَعَلُوقٌ أَسْتُ بِيْرَةٌ  
 وَغُرُورَاتٌ رَسُولِ أَكْرَمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَطَبِيعٌ كَرَمٌ دَرِ رَجِجٌ مَعْرُودَةٌ وَأَسْتُ  
 اِبْرَأَسْتُ

وَكُنْتُ بِنَاتٍ أَوَّلُ نَكِ جَابِيًا	الْأَيُّارُ سُولُ اللَّهِ كُنْتُ وَجَاهُنَا
لَيْكَ عَلَيْكَ الْيَوْمَ كَمَا بَايَا	وَكُنْتُ وَجِيْمًا هَادٍ وَأَوْعَلْمَا
وَعَجِيٌّ وَمَعَالِيْمٌ مَسْتَفِيْرَةٌ فَالِيَا	قَدْفِي لِرَسُولِ اللَّهِ أُمِّي وَخَالِنِي
سَعْدَنَا وَلَكِنْ أَمْرٌ كَانَتْ مَاضِيًا	فَلَوْ أَنَّ رَبَّ النَّاسِ ابْتَلَى بِنَاتِنَا
وَأَدْخَلَتْ جَنَاتٍ مِنَ الْعَدْلِ لِنَاتِنَا	عَلَيْكَ مِنَ اللَّهِ السَّلَامُ مَحِيْرَةٌ

وَمَاضِيًا دَرِ الْخَوْشِعِ الْخَوْشِعِ أَشَارَةٌ أَسْتُ بَرَأَيْتُ شَرِيْفَةً وَكُوفِيٌّ يُعْطِيكَ  
 رَبُّكَ فَكُرْضِي كَمَا حَضْرَتِ رَسَالَتِ پَنَاهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَرِ نَزُولِ ابْنِ  
 أَيُّ مَبَارِكٌ كَمَا فَرْمُودٌ دَرِ رَاضِيٍّ مَنِيْشُومٌ يَكُ نَهْرٌ أَسْتُ مِنْ بَعْدِ ابْنِ حَيْثُمُ  
 مَعْدَبٌ مَعْرُودٌ

أَزْ قَرَارِ بِيْكَ دَرِ اسْدَالِ الْغَابِ وَاصْنَابِهِ نَكَاشِيْرَةٌ شُدَّ صَفِيْرَةٌ ابْنِ دَرِ وَجْهٍ  
 حَارِثِ بْنِ حَرْبٍ بَرَادٍ وَأَبُو سَفِيَّانٍ بُوْدَةٌ بَعْدَ أَنْ هَوَتْ أَوْ بَرَادٍ وَحَضْرَتِ  
 خَدِيْجَةَ الْكُبْرَى عَوَّامٌ بِنُ حُوَيْلِدٍ أَوْ رَازِيْجٍ مَعْرُودٌ وَزَيْبِ بْنِ عَوَّامٍ وَسَابِ  
 بِنِ عَوَّامٍ أَسْتُ بَطْنِ أَوْ بُوْجُودِ أَمْدَنْدٍ وَسَابِ دَرِ عَهْدِ صَبِيٍّ چُونِ بَكَارِهَا  
 طَقُولِيْتِ مِيْرَدَاخْتِ وَصَفِيْرَةَ رَاوَاخْتِ مَنِيْكَذَاشْتِ طَهْدَا مِيْرَمُودُ  
 يَسِيْنِي الثَّابِتِ مِنْ خَلْفِ الْجَدِّ لَكِنْ أَبُو الطَّاهِرِ زَبَارًا مَر

وَمَقْصُودٌ

# خیرات حسنا

۱۳۱

و مقصود از ابوالظاهر زیبر است که دیده‌ها بمناسبت کبر اولاد خود  
مکتی با ابو عبد الله گردید و بار مبارک ز بر است که بمعنی شدت و قوت باشد  
و زیبر مصغر زیبر است بعد از وفات عوام چون امر بر بیت و نادیده بر  
مستقیماً بصیقل راجع شد گاه هی او را میزد که مؤذنب شود و فلان خود بدتم  
زیبر که بعد از عوام ولایت زیبر را نیز داشت بدقیقه عتاب کرده گفت اولاد  
خود را کیس اینطور میزند و با این طفل بغضه دارم او را جزوه ذیل را  
در جواب بنظم آورد

من قال لئی اغضنه فقد کذب و ایما اضربه لکی بلیب  
و یضمر الجیش و یأی بالسلب و لایکن مثاله خبا یخب

یا کل ما فی البیت من تریح

و در صورتی که کذب یلب مفتوح الوسط است مضموم بودن خاء پنج خان  
و از قبیل کتب عربیست در شعر منقبتی که میگوید

انا فی الکتاب ابر الکتب فمعاً لاسر امیر العرب

امثالک و جرأت صفتی چون فصاحت و بلاغت او مسلم بوده ابن اشر کوبد  
اول زنی که از زنان سلیمان غزا و جها کرد صفتی بود و در وقت خندق که از او  
و قعر الاحزاب نیز گویند بعضی از ستوان و صبیان در درون حصا و به از  
حسان بن ثابت جای گرفته که محفوظ مانند یک نفر بود دشمن در اطراف حصا  
راه میرفت صفتی میشان گفت بیرون آید و این بود که بکش که ستریم قوم  
خود را با ما و انما بی کند و صد هر نما و اردا آورد و چون مردان ماهر در  
مقابل دشمن هستند احدی از آنها خبر نخواهد شد و کسی بر امداد و استخلاف

ما نخواهد آمد حیثان که مردی که جرأت بود گفت ای دختر عبد المطلب  
تو میدانی که من مرد اینکار نیستم صفتی چوبی برداشته بر روزی فریود بر  
گشت و چون زن بود خود از بیرون کرد زحمت مقبول با داشت بختنا  
گفت اینکار را تو صورت ده حیثان باز اظهار خوف نموده با پنجل نیز

اقدام نکرد

منقبت



# خیرات حسنا

۱۳۲

## صفیہ بنت حنی بن اخطب

چنانکہ در خوف الف در عنوان اممات المؤمنین گذشت از زوجات مطہرات  
 حضرت رسول صلی اللہ علیہ والہیہ وسلم اشارت بہا دختر بزرگ و رئیس  
 خیر حنی بن اخطب القنیری الأسرانی و منکو حمرکانہ بن ابی حقیقہ از بزرگان  
 خیر بود بعد از فتح خیر اسپر عساکر اسلام شد و در تقسیم غنائم حصہ  
 دحیہ بن خلف از صحابہ گردید اما از آنجا کہ بزرگ زاده قوم خود بود  
 و قدر و مرتبہ داشت دحیہ بن خلف اورا بن حضرت رسالت پناہی و اذکار  
 کرد آنحضرت اورا ازاد فرمودہ در جرگہ حلائل مطہرہ خود منسلک فرمودند  
 نقل است کہ صفیہ قبل از فتح خیر خواب دید ماہی نایابان در کنار او افتاد  
 این خواب خود را اظهار داشت چون تعبیر آن معلوم بود پدر با شوہرش  
 با و گفت تو پیچوالہی از زوجات پادشاہ عرب یعنی حضرت پیغمبر صلی اللہ  
 علیہ والہیہ وسلم باشی و یک سیلے بصورت او زد از قرآن مسطوران سنم  
 محی الدین دہ حدیث شریف از اشارت الہا روایت شد

در خبر است کہ بعد از فتح خیر حضرت امیر المؤمنین علی علیہ السلام صفیہ را  
 بکسر الہی بلال خدمت حضرت نبوی فرستادند و بلال اورا از راه آورد  
 کہ کشتگان بہود در آنراہ بود چو ز اجساد مقتولین را مشاهده نمود حال  
 او بگردید و نہایت منقلب شد چون بحضور پر نور رحمة اللعالمین مشرف  
 آمد حضرت انقباض و شامہ فرمودہ سبب پرسیدند چو رحلت را  
 بعضی پرسیدند حضرت بلال فرمودند چقدر جگر تو در شاکست  
 این بیچارہ را چو از آن راہ آوردی کہ نظرش بر کشتگان قوم خود افتد  
 و حکیم قالی نے این واقعہ را در زمین قصیدہ بنظم آورده کوید

صفیہ دختر حنی بن اخطب آنکہ بحیثین

نمود در ہر عالم چو بچی اختر

بہ آن نگاہ شکر خندہ را بدست بلال

کہ عنبر بن قمرش بود آئین عنبر

# خیرات حسانا

۱۳۳

روانہ ساخت نبوی رسول ناسازد  
مفتوح دل اور از غبر و شکر  
بلال برد پر پی از روزمگاہ و پر ہے  
بشد بساں پر ہے دیدہ تابش از منظر  
رسول شد چو زبیر چمی بلال آگہ  
ہلال واد بجا ہیدش از ملا قمر  
سُرود از چہ ز آورد گاہش اور دے  
دلک ز آہن و پولاد و رو بود مگر  
صفت بہت شرف الدین

محدثہ بودہ ایت دخر امام شرف الدین احمد بن احمد المقدسی و زوجہ  
شیخ بہاء الدین ابن العزیز مشارالہما از مشہورات عصر صلاح الدین  
صفت گمبناشد و از ابن عبد اللہ ائم محدث روایت حدیث کردہ و مسلم  
شریف زائد پیر نمودہ خیلے عمر کردہ و روز چہار و شنبہ از ایام معدودہ  
یعنی از عشر اول ماہ ذیحجہ سال ہفتصد و چهل و ہجرت کرد گذشتہ است

## صفت بہت مجد الدین

پدرش امام مجد الدین احمد بن عبد اللہ بن المسلم بن حامد بن میسرۃ الأزدی  
از مشایخ محدثین و خود محدثہ بودہ است معروف بہت الثام از ابن عکما  
محدث و اصحاب یحییٰ الثقفی و سایرین اخذ علم فخر و حدیث کردہ و علم الدین  
البرزالی استاد صلاح الدین صفت از مشارالہما استفادہ نمودہ  
صلاح الدین کو بہ صفت بہت مجد الدین زنی بود از اہل صلاح و برکات  
و الخیر عنہ صد زیارت مکہ معظمہ زاد ما اللہ شفا نمودہ حرکت کرد در طلب  
منورہ داعی خور البیک اجابت گشت نماز اوراد و حرم شریف نبوی  
گذاردہ و قبرستان بقیع بجا کش سپردند تولدش در سال ششصد و  
چهل و ہفت و وفاتش در ماہ ذیقعدہ ستہ ہفتصد و چہار ہجرت

## انقا و افنادہ

صفت

# خیرات حسنا

۱۳۴

## صفتی که بنت یاقوت

دختر افتخار المدرسین یاقوت بر عبد الله الحبتی است که از اساتید امام سیوطی بوده امام مشارالیه در کتاب المنجم گوید صفتی بنت یاقوت روز عید فطر سال هشتصد و چهار هجری منولد شده و از نور الدین بن سلام که از مشاهیر محدثین عصر خود بوده و سایر کتب علم نموده از اشخاصی که محدثه مشهوره است بنت جبار الله اجازه گرفتن بود صفتی هم اجازه گرفتن است

## صفتی الباهلیه

یکی از شاعره های حماسه است و از جمله نظم بدیع او ابیات مسطوره در ذیل است که در مرثیه شوهر خود گفته و در باب مرثیه دیوان حماسه درج است

کَا كَعَصْنَانِ فِي جِرْتَوْمَةَ سَمْعَا  
حِينَ بَا حَكْنَ مَا يَمُولُ الشَّجَر  
حَتَّى إِذَا قِيلَ قَدْ ظَالَمْتَ فَرُوعَهُمَا  
و ظَاب فَبَأْهَمَا وَ اِسْتَنْظَرَ التَّمْر  
اِخْتَمَى عَلَى وَ اِحْدَى رِيْبَ الزَّمَانِ وَمَا  
يَبْقَى الزَّمَانِ عَلَى شَيْءٍ وَ لَا يَنْدُر  
كَا كَا بِنَجْمٍ لَيْلٍ وَسَطَهَا قَمْر  
يَجْلُو الدُّجَى فَهَوَى مِنْ بَيْنِهَا الْقَمْر  
فَاذْهَبْ حَمِيدًا عَلَيْنَا كَانِ مِنْ مَضْن  
فَمَنْذِهِتِ وَ اَنْتِ التَّمَعُ وَ الْبَصْر

## صفتی زاهد

از نساء زاهدان ایران و معاصر با سلطان ابوسعید خان بوده بزهد و صلاح مشهور و بیبرکات و میا من انفس معروف و جمع کثیره از زن و مرد بمشاور آنها اعتقاد و ارادت داشتند و قوت نفقات خانوون خواهر رضایه سلطان نیز از معتقدین و پیروان صفتی زاهد بوده و از فرط اخلاص

# خیرات حسنا

۱۳۵

زیارت او میرفتند و در یکی از زیارتها سراج البرق که شاعر ماهر زبان نحو  
بمخبر صفتی برده و در هنگام صرف غذا واقع شده و چون ذکر آن  
دور از ادب است از نگارش آن صرف نظر شد

## صفتی

دختر جمال خلوتی که از اکابر خلوتی بوده در عصر سلطان بایزید خان پانزده  
سلطان عثمانی جمال خلوتی از بزرگواران زمان خود بشمار آمده و چون  
در آن اوان در اسلامبول متوالیاً زلزله میشد و طاعون مردم و اهلاک  
مینمود جمال خلوتی از جانب شخص سلطان و فاطمه علما و صلحا مأمور شد  
که بمدينه منوره رود و بروضه مقدسه نبویه متوسل شود و دفع آن بلا را  
ملتمس کرده همان روز که مشارالیه عازم شد و باسکدر قدم نهاد همه بلاها  
رفع شد و دیگر کسی اسپی ندید و این دلیل بزرگوار است و ترقع مقام جمال  
خلوتی است اما خود از آن بیبرت نیک و فروتنی که داشت گفت من چند  
موضوع عقوبت و سخط بوده ام و معلوم میشود صد مائے که مردم  
اسلامبول میکشیده اند بواسطه بودن من در میان آنها بوده چه تا  
پای از میان آنها بیرون نهادم بکلی آسوده شدند و رحمت بر آن نهاد  
پاک باد خلاصه او ترک عزیمت نکرد و قصد حج و زیارت خانه خدا نمود  
و در حوالی راه سزای قریب پیش گرفت و تزویج صفتی بسبب افتد به  
بر حسیب و صیبت او شد و سبب افتد از اخضر خلفای جمال خلوتی  
بوده است

## صفتی خاتون

اسم مادر سلطان محمد خان سیم و از زوجات سلطان مراد ثالث سلطان  
عثمانی بوده تا اوان جلوس سلطان مراد ثالث همخوانی او منحصر بصفتی  
خاتون بوده بعد از جلوس همشیره سلطان مشاهه با سنا خان سلطان چندین  
کینر که ماه و بیای سلطان فرستاد و او در جمع جوانی و ایدالوصف آنها  
نمود چند آنکه جبار حسانی بود که کسی بخیر و اهدا کند

# خيرات حسانا

۱۳۶

بعضی از او باب سیر نوشتند اند سلطان مراد خان نتوانست با کینزگان که  
اسماخان سلطان باو هدیه داده بود نزدیکی کند چون مادر او نورتاب  
خاتون این پیشیند از آنها که با صقیه خاتون نهایت لطف بود جوارحه  
و سایر زنان شهر را که در مصاحبت او بودند با خد و ضرب تهدید نمود  
آنها اقرار کردند که مردی سلطان را بکشد و عقد را آورده کشوند  
بعد از آن اشکال کا سلطان رفع شد راه صحیح این گفته را ما نمیدانیم  
و میگوئیم العهده علی الراوی

وصقیه بنت بجز وصقیه بنت بشامه و صقیه بنت ثابت و صقیه بنت  
الخطاب و صقیه بنت شیکه و صقیه بنت ابی عبید و صقیه بنت حمیه  
چند تن صحابه ثبات هستند و چهار نفر صحابه دیگر نیز به این اسم هستند  
که در اسد الغابه فقط اسم از آنها برده شده است

## صهبا بنت ربیعة الثعلبية

از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و از اولاد آنحضرت عمر  
و زینب از بطن صهبا بوجود آمده اند

صهبا از سبایای وقعه عین الترمی باشد که خالدا آن وقعه را در زمان  
خلافت ابوبکر انجام داده است چنانکه ابن اثیر و ابوالفدا گفته اند  
و شرح آن وقعه در تواریخ مکتور میباشد

# حرف الضای

## ضاحية المهالبة

از شواعر عرب بوده و اینها را که با اسم ریا العقیلیه پیش نگاشتم بعضی

بضاحیه نسبت دادند  
ضباعه بنت عامر بن قریظ

نواده قریظ بن یحیی بن قیس بن کعب بن ربیع بن عامر بن صعصعه است  
از آن زنان که در عصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در میان

# خیرات حنا

۱۳۷

مشرق گشته و از صفا بیات بشمار آمده مشا و الیها اجمالاً و عرب و از  
 حیثیت جثه اعظم آنها بوده و هر جا که چوشت مبلغی جای زامیگر فتوح  
 مؤید وافر داشت که بدن خود را بدان پیوسته شایند قبل از اسلام صنایع  
 عامر پدید در تحت هود بن علی الحنفی بود چون هود در گذشت عبد الله بن  
 جدعان از اصحبا و افتخار صاحب شان او را از ویج کرد اما چون او  
 میل و رغبتی با بن مردند داشت و هماغه خود را در خواست پیوسته عبد الله  
 بن جدعان گفت تو را از قید این منرا و جت و هماغه تمام بشرط آنکه  
 هشام بن المغیره المخزومی شوهر کنی و اگر کنی بموجب عهد و سوگند ستر کار  
 تو را واجب شود یکی آنکه صد شتر قریبه بمانی و دیگری آنکه بکوی در  
 صاف ما بین اخشیان که دو کوه از کوههای مکه معظمه است طناب بیاورد  
 امضا داده اندسیم آنکه عربان و بدون سائر بطواف خانه کعبه احلها الله  
 تعالی پر دانی بعد از آنکه با بن شراط عبد الله بن جدعان او را رها کرد  
 هشام بن مغیره او را بگرفت و او را از طرف خود یکصد نفر شتر قریبه نمود  
 ثانیاً زنان بنی مغیره را بر آن داشت که طناب بیاورد در میان دو کوه  
 اخشیان امضا داده شد ثالثاً بیت الله را احکم کرد بمشاور الیها  
 و اگر از نادر خلوت عربان طواف کند

مطلب این ای و در اعراض التهمی گوید صنایع ظاهریه با حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله همسال بود و من در وقتیکه او خانه کعبه را عربان طواف میکرد  
 کوچک بودم و مراد شما و اطفال میگردیدند بنا برین از مظاف خارج نشد  
 و طواف صنایع را امضا کرده پیوسته او را با خود را برفتن می آورد  
 و میگفت

اليوم يبدو بعضه اوكله و ما بدمنا فلا احله  
 و با موکها خود و رتین را میپوشانید و در هنگام طواف جوانب و اطراف  
 دیده نمیشد بالجمله چند در تحت ازدواج هشام بن مغیره بماند تا او در گذشت  
 و صنایع را شرفاً سلام نصیب آمد و بعد پسر منوره مهاجرت کرد حضرت رسول

# خیرات حنا

۱۳۸

صلی الله علیه و آله بزویج او میل فرمودند و مطلب ابی پسر و سلمه بن هشام  
اظهار نمودند اما چون حضرت را از کبر سینه او خبر دادند رای مبارک منصرف  
شد

سلمه بن هشام پس ضیاعه از مؤمنین ضعیفین بود و در مکه معظمه بحاکم  
ناخوشی مانده تا بعد از وقت خندق مهاجرت بمدینه را موقوف شد و مادر او  
این را جزوه را با و خواند

لا هم رب الکعبة المحترمة      اظهر علی کل عدو سلمه  
لرید ان فی الامور البهمة      کف بها یعط و کف منعه

## ضیاعه

از قرآن مسطورات اسد الفایده سه نفر از صحابیان کرام را ای جلالت قدر  
بوده اند ضیاعه نام داشته یکی ضیاعه عامر بن زید که شرح حال او گذشت  
دیگر ضیاعه بنت الحارث الاضار بن خواهر ارم العظیمة الاضار بن سیم  
ضیاعه بنت زبیر بن عبدالمطلب در قاموس باسم ضیاعه الکبریٰ ضیاعه  
بنت عامر افزوده شده همچنین ضیاعه بنت عمران و در مسامرات صحیح الدین  
مذکور است که از ضیاعه بنت الزبیر بازده حدیث شریف روایت شده  
و ضیاعه که در مطلع ابیات قطای است و میگوید

قفی قبل القفر یا ضیاعا      فلا یک موقف منک الوداعا

و خرف زفر بن الحارث الکلابی است و زفر از عمال عبد الله بن زبیر بوده  
و شاعر قطای چون بدست زفر پد ضیاعه گرفتار و عا پسر شده و بنویسند  
ضیاعه خلاصه یافته و به اعطای صدقه فرستاد و او را دلمخوش ساختن و صیقل  
در مدح زفر گفته و در مطلع خطاب بمشاورانها کرده و شعر مزبور را گفته  
و آن خلیفه از هجته بنت

## ضعف

معتبر است شهرور از مغنیه کما عتبا سیه که در سلیک جوارحی این خلیفه  
منیلك بوده و او را قع غر پیر است که شرح آن از اینقرار است

چون

# خیراتنا

۱۳۹

چون کوکبا اقبال اپن خلیفہ روی بوبال نہاد و نوبت او بر رسید و  
ظاہر فرمایم پین اورا در بغداد و محصور ساخت و فدی ضعیف را بمضو  
خواندنا پخواند و اورا قدری مشغول کند مشارالہا چون شروع بنفتی  
کرد این شعر را خواند

کلیب لصبہ کا را کثر ناصدا

والی کرجوما منک خراج بالدم

از اینجا کہ ذکر الایس نجوم در شعر بود امین را بد آمد و شمر شد و

ضعف اکنت شعیرد پیکر بنجوان او خواند

ایک فراقم عینے فارقہا ان التفرق للأحباب بکاء

ما زال یعدو علیہم ربہم حتی نفاوا وریب اللہ علیہ

چون این اشعار پین بمفا وقت اشعار میگرد امین مکدر شدہ بعضی گفت

ایا غیر ذین بیٹھای شوم شعرے عیند الی بارسیم این اشعار را یعنی کتر

اما ورت التکون والحکرك

ان المنايا کثیرہ الشکر

ما اختلف اللیل والنهار وما

دارت نجوم السماء فی الفلک

الا لنقل السیطان عن ملک

قد زال سیلطانہ الی ملک

امین کو با استنباط کرد کہ این آیات بیان حال و مثال اوست زاید کو

افزودہ شد و ضعف ان حضور خود را ندود در همان وقت قرح بلورے

کہ ازود در مجلس بود و مصنع نام داشت بخوردن پانے شکک و بر ملاکت

امین افزود و دانست بخت برگشته و کار گذشتہ وقت زوال است

و هنگام کوچ وارتحال

ضوع الصباح

یعنی روشنایی صبح و ام الخیر خدیجہ محدثہ کہ پیش ذکر او شدہ بدین لقب خواند



# خیرات حسنا

۱۴

و او در سال هفتصد و سی و چهار هجری و قات کرده است

## ضیفه خاتون

دختر ملک عادل ابو بکر برادر سلطان صلاح الدین مشهور بود  
 در سال پانصد و هشتاد و دو یا هشتاد و یک هجری در حلب متولد شد  
 در سنه ششصد و چهل و یک پنجاه و نه سالگی نیز در حلب در گذشت  
 مشارالیه را بعقل و تدبیر ستوده و وصف نموده اند بعد از آنکه سلطان  
 صلاح الدین عم ضیفه خاتون حکومت حلب را از پدر او ملک عادل  
 انزاع نمود و بیسر خود ملک ظاهر داد ضیفه خاتون در حباله نکاح  
 ملک ظاهر پسر عم خود درآمد و از او محمد نام پسر بی وجود آمد و چون  
 نوبت حکمرانی بر او رسید ملقب بملک الغزیز شد در سال ششصد و سی و  
 چهار هجری ملک الغزیز در گذشت و حکومت آن پسرش ملک ناصر گردید  
 لکن ملک ناصر در آنوقت کودکی بود که از عهده امور ملکی بر نمی آمد  
 لهذا نام مهمام حکمرانی در کف جدّه او ضیفه خاتون قرار گرفت و شش  
 تمام در حلب حکم راند ملک مؤید ابوالفدا گوید پس از وفات ضیفه خان  
 ملک ناصر نواده او در پیبرده سالگی رشد خود را بدرجه ثبوت رسانید  
 و مستقلاً در حلب مشغول حکومت شد و ضیفه نیز از جوارح ابو بکر

و نادر معتبر مشهور این سپهر است

# حرف الطاء

## طاووس خانم

از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه بوده و از  
 کمال خلوت که در آنحضرت داشته دستگاره و خدم و خشم و تجل و جلال  
 او بدرجه رسید که فوق آن متصور نیست و از آن پادشاه با حشمت و عجا  
 تباج الدوله لقب یافت مرحوم شیاهزاده محمود میرزا ابن خاقان مبرور  
 اسکندره الله فی دارالرقیة ذکر نمودند که نقل مجلس کرد و حقیقت تجربه احوال

# خیرات حسنا

۱۴۱

امام شاعر است بمناسبت طبع لطیف تاج الدوله و اشعار نغزیه که فرقه  
شرح از شوکت و همت و قدر و مقام مشارالیهانکاشند که خلاصه آن  
از قرار ذیل است

تاج الدوله آن ذن است که او از مرتبه اش گوش زهره و مشت بر او کرمه  
و طنطنه جاهش هور را در پرده خجل نشاند ساره ظالمه ماه آسمان را  
نور بخشا و کوکب بخش بمهر سپهر ضیاء آده اصلش از شکر سناز عصمت و  
کلتان عفت دارا لیلطنه اصفهان و از ادبی ادکان آن سامان است  
بسیلته من حسب لامر قبله عالم دو سال پیش عمارت در دار الخلافه طهران  
محض وجود او ساخته شد و بی لاف و کزاف که رؤیای خراج آن بنای عالی و  
صحن و ایوان رفیع شد از عهد حوّا که بنی فوج انسان را مادد است تا امر  
صالحه و مقدس را بن خوش احوال و نیکو ذال چشمی ندیده و گوش نشیده  
اگر نخر نوا نشخوانم بجاست و اگر شاه زناش گویم و چون شانه زباد  
از آن است که بهتر را بد در مجلس اول که مخصوص شرح حال شاهزادگان  
ترجمه او را نکاشتم و او را با بنات ملوک هم مجلس نمودم هم بفرمایش ایشان  
امسال کتابی ترتیب آده ام موسوم پرورده خیال و ان نسخه بسیار خوبی است  
و تاج الدوله بادقت من در نظم و نثر و نکادش خط صاحب فن کرده است  
(انتهی)

نواب شرف اجد و الاعتدال الدوله سلطان احمد میرزا ابن خاقان خلدایشان  
فتحعلی شاه نورالله مضجعه که از یکا در شاهزادگان معظم این دولت جاوید نشا  
پیشا شدند و جزئیات وقایع و اوضاع سیلطنت حضرت خاقان را احد بدرجه  
ایشان نمیدانند نیز شرحی از عظمت و وسعت دستگاه تاج الدوله و کمال نغز  
او در حضرت خاقان و متنها میله که آنحضرت با این زن داشته اند مرغوم  
گویند

معمدا الدوله میرزا عبدالوفا باصفهان متخلص بنشاط حق تعلیم و سمن پیکر  
نسبت بظاوسر خانم داشت و خط و ربط مشارالیهها بتوجه و اهتمام آن وزیر

به نظر

# خیرات حسنا

۱۴۲

بے نظیر بد و جبر کمال رسیده بود پس از آنکه این زن در میان خدام حرم خاقان  
دارای اخضا صر و امینا زبرد شد حضرت خاقان او را تاج الدوله لقب  
دادند و عنبر حیرت مرصع بر سیم خلعت باو عنایت فرمودند و این آن عنبر حیرت بود  
که امیر اطهر پسر و سرورای اغا باجی دختر ابراهیمخان شوشی که آنها هم از زوجات  
بسیار معتبر حضرت خاقان بود و شرح حال او در حرف الف نکاشته شده  
فرستاده پنجه آن زمره بسیار درشت و درش یک قطار الماس بیستامان  
و دو زنجیر طلائی ظریف داشت حضرت خاقان این پارچه کون بهاد را جشنه  
تومان خریدند و در موقع مزبور بدل کردند و مقرر فرمودند پانزده هزار تومان  
میرزا عبید الوهاب معتمد الدوله که نوپسند فرمان و حامل خلعت تاج الدوله  
بود خلعت بهای عنبر حیرت داده شود و تشکر از تاج الدوله این دو بیچی را

بنظم آورد

تاج الدوله چون آدم لقب شاه گذشت از آن سرور انظار ما  
همیشه بخت با او هکت و نبود کبی با ذات غیر از سنا بهر ما

تاج الدوله خارج از حرمخانه اسباب تجار و دستگاره جدا گانه و مخصوص  
از فرشته خانه و اصطبل و صندوقخانه و غیره داشت

میرزا حسین پیر مرحوم میرزا اسدالله برادر مرحوم میرزا آقاخان صدراعظم  
نوری در بیرون وزیر تاج الدوله بود و در حرم و اندرون اصغر و خضر  
خانلرخان زند و جبر شاهزاده ملک ابرج میرزا تغلر و تکتل ابر شغل سپید  
دختر جعفرخان زند که از زوجات معتبره خاقان محسوب میگشت و در زمان  
شاه شهید سعید آقا میرزا شاه مطلقه شده و چو اغعلی خان فوایه او را بینه  
گرفته و قریب صد سال عمر کرد در دستگاره تاج الدوله رتبه فایم مقامی  
یافت میرزا ماه شرف عمر مرحوم حاجی ملا صالح مجتهد برغانی که ملقب  
به منشی بود رسایل و مراسلات را مقرر بر و انشا می نمود و بینه حنی بیک  
نام که اسباب تجارت عمده و مال التجاره و با دی داشت گریک یراق آن دستگاره  
شمرده میشد و او بنا بر منو وسط و مرکب از زنان و مردان می پوشید و بیروت

خود را

# خیرات خانا

۱۴۳

خود را خواجہ زاد رزاد بخرج دھند  
آقای میرزا اتقی علی آبادی از رجال معتبر کاروان و فضیلتی عصر حضرت خاقان  
میفرماید

پیر بکر بیوفا و بدو کانت این جهان کوئے که خوش خندان است  
از مراسم مخصوص حضرت خاقان حلد مکان در باره تاج الدوله آنکه از  
روز اول نوروز سلطانہ آنحضرت تا روز سیزده عید با تمام اهل حرم خانا  
و کل خانوادہ شاہزادگان کہ در طهران اقامت داشتند و شاہزادگان  
کہ شوہر کرده و در دار الخلافہ بودند همچنان تاج الدوله میبندند و این سیزده  
شبانہ روز بعیش و سماع میگذشت و لوازم و اسباب شادمانی و عشرت  
طوریہ فراہم کہ ہر یک بران متصور نبود و تاج الدوله ہمہ عییک و اشیاء ظرفہ  
نفیسہ میداد و مہرہا بیہ می نمود اظاہار و مہمانداری ہا متعدد برای مہربان  
بفرخور موجود و مہیا بود

میرزا علی محمد خان نظام الدوله پسر عبداللہ خان امین الدوله کہ شمس الدوله  
دختر خاقان را بزنی داشت و داماد تاج الدوله بود میگوید روزی وارد  
حرم و اطاق مرصع خانہ تاج الدوله شدم دیدم پشیم مرصع مخدہ و میبند  
مرصع متکاہا مرصع ننگاہا مرصع آئینہ ہا مرصع بجر ہا مرصع و پردہ ہا مرصع  
دو زیہ ہون شدم و متحیر ماندم

تخت مرصع مشہور بتخت طاووس را پیش از عروسی تاج الدوله تخت خورشید  
میگفتند شاہزادہ شجاع السلطنہ مرحوم ابن خاقان در حکومت طہران چون  
تدارک عروسی تاج الدوله را میدید در شب فاف از تخت را برای خوابگا  
خاقان بگفتہ اوزدند از آن شب بمناسبت اسم تاج الدوله کہ طاووس خانم  
بود آن تخت مشہور بتخت طاووس شد

تاج الدوله منقطع بود چون قریب اعتبار راورد حضرت خاقان بدر خیر کمال  
رسید شاہزادہ شجاع السلطنہ بہ اجازت پدر تاجدار خواست انقطاع را  
بدوام تبدیل کند چون بتاج الدوله اظہار کرد او تمکین ننمود و گفت اینہمہ

# خیراتنا

عم ۱

التفانی عنایات خسروالہ از ساعت سید آن عقد بودہ بر ہم زدن آن روا  
نباشد خاقان خلد آشیان را این سخن خوش آمد و در جنات و مراائب تاج  
الدولہ از هر جہت مضاعف کردید و امر خاقانے صادر شد کہ عبد اللہ خا  
معاذ با شبے یک دست عمارت تمام از اندرونے و بیرونے و تمام مشتمل بر  
تالارها آینه متعدد در موقع عمارت چشمہ کہ جایگاہ مخصوص پادشاہ  
است برای تاج الدولہ بنازند و هیچیک از اہل حرفتخانه در آن عمارت  
نبودند مگر دُختر افامجد و شما موسیقی ان ملقب بہ شاہ و پردی خان  
کہ در موسیقی استاد و از شاگردی پدر خود با بن رتبہ نابل شدہ بودن  
و یکم دستم آبادی ملقب بہ یار شاہ و چند نفر دُختر جو اہر پوش کہ کار شا  
ناز و او از بود و در سفر و حضر در خدمت تاج الدولہ بودند

مختصر برای اینکہ وسعت دستگاہ تاج الدولہ بدو نسبت معلوم شود اظہار  
میداند کہ ملکہ ہزار تومان با سم سبزی مطبخ مشارالہا از دفتر رات  
صادر میشود و قیمت اوضاع و ابرہین فقیر قیاس با بد کرد  
تاج الدولہ از برکت تربیت معتمد الدولہ میرزا عبد الوہاب نشاط در نو  
مقام حاصل کردہ بود و عزایضہ کہ بحضور حضرت خاقان مینوشتم  
بدیع و دقاہت لطیف اشعار جملہ وقعی در بیلاق امام زادہ قاسم تاج الدولہ  
و پسرش سلطان احمد میرزای شہور بہ سیور ساقی ہر دو بنا خوشی و بنا  
مینداشتند خاقان مغفور قشرف فرہای نو ابودند سلطان احمد میرزا  
در گذشت و تاج الدولہ بصحت نابل گشت حضرت خاقان تسلیت فائز بہ

تاج الدولہ نگاشتمہ در آن سر قوم فرمودند  
از کی چون بشکند چہرے بلائیے بگذرد  
خوب شد بر فو کہ زد اسپیش از مینا گذشت  
تاج الدولہ در جواب نوشت

اگر بشکست اندد بزم مینان ساغر مینا  
سیر بنا ہے سلامت دولت پر مغان برجا

# خیرات حسنا

۱۴۵

امتا نشایچ افکار و اشعار آید ارنج الدوله بسیار است بچند بیتی از آن  
افتضا و میرود میگوید

باد از سر کوی تو کند شتن نتوانند  
پیغام من دلشده دایم که رسانند  
تا که بصبوریم بفریم دل خود را  
دیگر دل بیچاره صبوری نتوانند

## و لَهَا اَيْضًا

مرغی که بدام تو اسپر است دیگر نکند هوای گلزار

## و هَا اَيْضًا

اندر سر کوی تو بی منتظرانند شاید زده لطف تو از خادری

امتا نواب تاج الدوله که تاج الدوله تاجی میباشد از بانوان محترم و خرم  
جلالت اعلی حضرت قوی شوکت اقدس هما یون شاهنشاه (ناصرالدین شاه)  
دام ملکه مجلله ایت عقیده و عاقله و معظه ایت بیگم و کافله پدید آمدنش  
مرحوم شاهزاده غفران مآب سکیف الله میرزا ابن خانان خلد اشیا ن  
فتحی شاه طاب ثواب از یاد شاهزادگان بزرگ بشمار می آمد و خود در این  
خدا عظمت و ستر ایت و حشمت دارای هر گونه اختصاص و مرتبت میباشد  
بخوانانای و دانای معروف و بنای اوصاف حمیده مشهور و موصوف است  
در بد و ازدواج و اقتران اعلی حضرت شاهنشاه صاحبقران را ازین بطن  
ظاهر فرزند بی بچند بوجود آمد و بعین الدین میرزا مونسوم گردید و چون  
آثار دشت و شها مت و فرزندانیکه و کرامت و شرایط شهرت یافته و خصایص  
فرمانفرمای و مملکت داره از ناصیه اولایح و ظاهر بود بزودی ولایت عهد  
یافت و چیزی نگذشت و کما اینچنین انتشار دادند و بلوازم اینکار از هر چه  
پرداختند اما افسوس که آن غنچه نوسنگینه را با دخران اجل بزودی افسرد  
و ازین کاستان نقل کرده و خنث بیباغ رضوان برد و عجب آنکه این سانه غم  
افزایمقارین و صنول خبر فتح هرات و از سوانح سنه هزار و دویست و هفتاد

# خیرات حسنا

۱۴۶

و سید هجری و سال دهم شهرناری شاهنشاه جیاه خلد الله ملکه و سلطان  
بود و بزبان حال روزگار میسرود (غم و شادی است که ناپدید بگردانند)  
اما شادی فتح هرات بظاهر و در پیرون بود و ان غم در باطن و اندرون  
و خرد خورده بین از قول مولوی معنوی علیه الرحمه چنین و امین نمود که  
ما برون داننگهریم و قال را مادرون را بنکریم و حال را  
و الحوسا نچه بود جانکاه و التخرمن جانهای آگاه و اگر زیاده برین طولی  
غم را تجدید نمود ایم و بر الی افزوده رضا بقضا الهی داده ازین جمله کرد

گذریم و راه لیکیم سپریم  
هم اکنون تو اب نایح الدوله دامت شوکتها بنو حجات خاصه شاهانه و منانها  
مخصوصه خود در حرم جلالت خروالیه دارای مقامی معلوم است و خاصه  
عام خدام آن هایون مقام دفا بق اعزاز و احترام آن معظله را کاملاً مرعیه  
و منظور میدارند امام الله عمرها و جلالها

## طیفه

گویند از بنات یادانش و درایت عربی خیره بود که ستماء بطیفه  
و مردی موسوم به رشتن که عقلی کامل داشتند او را در حال نکاح آورد  
بنابر این گفته اند و اتفاق شتن طبقه یعنی این زن و شوهر در خوردن یکدیگر  
و این گفته از مشکنها مشهور شده هر دو چیز را که با هم کمال تناسب و موافقت  
آید میگویند و اتفاق شتن طبقه

در مجمع الامثال میطور است که چون شتن مردی عاقل بود در هر جای  
مینمود نادخر می دانای بدست آورد و از این بگردد تا روزگار خود را  
بجو شخنی گذراند از جمله روزی بعزم دهکده بر اسب خود سوار شد و  
آمد و بشخصه بر خورد و پس از ادای تحیت و سلام دانست که آن مرد هم  
عازم همان قریه است و با او همراه خواهد بود قدری که راه پیموند  
باو گفت تو مرا پیرو نامن نور ابرم آن مرد تعجب کرده گفت این چه سوال  
در حالیه که هر دو سواریم و مرکب ما را میبرد شتن سکوت کرد قدری دیگر راه

# خیرات حسنا

۱۴۷

طی نموده نزدیک بقره شدند و آنجا خرفه دیدند باز مشن بر رفیق راه گفت  
به اعتقاد تو صاحبان این خرم محصول خود را خورده اند یا نه رفیق منجبت شد  
گفت عجب ساد مردی هستی خرمی که هنوز گویده نشده و دانه آن را از کجا  
جدان کرده و جلد و زپش نظر ما موجود است آنرا چگونه خورده اند مشن بار  
ساکت شده چون بدمکه رسیدند جنازه و بر روی آنها نمودار شد مشن  
از رفیق پرسید اینکه در کتابونا است آیا مژده است یا زنده رفیق گفت چون تو  
جاهل ندیده ام بینی که بگورستانش برند و پر به مخضر آمدن مشن و ایگزار  
ابله و احق بجای آورده اما از آنجا که در همان نفر به سکنه و خانه داشت روان  
ندید که مشن را بگذارد بجای دیگر منزل گیرد او را اینجا خود فرود آورد و او  
دختر به داشت طبقه نام اندید پر رسید همان کیت گفت سردی است نهایت حق  
چون رفیق راه بود نپسندیدم که او در موطن ما بجای دیگر فرود آید دختر گفت  
حق او از چه مقوله است امزد سواهای مشن را تقریر نمود دختر بر او گفت  
پدر اینم در احمق نیست بلکه داناست و سواهای او معنی دارد اینکه گفت تو  
مرا پیغمبر نامن تو را مقصود او این بود که تو نبی میگوئی یا من بگویم تا مشغول  
شویم و درون کالت و اهراطی کنیم و اینکه حاصل درو شده و خرمن کرد را  
گفت ای صاحبان خورده اند یا نه مقصودش این بود که آیا آنرا اسلام فرشته  
و قیمتش خورده اند یا نه و اینکه جنازه را اسپر سید زنده است یا مرده رفیق  
ایا این متوفی فرزند به خلف دارد که نام او را زنده گذارد یا نه امزد چون این  
سخنان شنید نزد مشن آمد و پس از چند جمله با او گفت میخواهی سواالات  
عرض راه تو را شرح دهم گفت بده چون شنیده هارا اظهار داشت مشن  
گفت اینهارا تو خود ندانستی بگو گوینده آن برای تو کیت گفت دختر به  
دارم طبقه نام او این تعبیرات را برای من نمود مشن گفت من در جستجو  
چنین دختر به بودم و اینک او را خواستگار به میکنم امزد را ضعیف عقده  
ازدواج منعند شد و مشن طبقه را بقبیله خود برد و اهل قبیله بن هوش  
و ذکای طبقه را سنجیده گفتند و افق مشن طبقه و درین معنی مناخین میگویند



# خیرات حسنا

۱۴۱

وافقه فاعنته (انتهى)

و بعضی گفته اند شن بکنه قرابہ کو چکناک و طبقه سرپوش هر چیزی کو بپند  
و در حق هر دو چیز موافق میگویند و افوشن طبقه یعنی قرابہ موافق سرپوش  
در آمد و افوق لکن من شن طبقه نیز استعمال شده است

## طریقه

مادر پزید بن سلمه بن سمره بن سلمه الخیر ابوالمکشوح الفیثی شاعر مشهور خلفا  
اموات و او با اسم مادر خود شهرت یافته او را این پزید بن الطریقه گویند مشاعر  
در سال صد و بیست و شش هجری در کابل رسید بن پزید بن عبد الملک در جنگ  
یمنه کشته گشت و خواهرش زینب بنت الطریقه که ترجمه حالش گذشت ابیات  
در مرثیه او بنظم آورد که آنها نیز پیشطور شد اما این اثر در کامل و در  
این گفته است

## طریقه القین

مغنیه بوده است در عصر بنی عباس صاحب طبع شعر و ظرافت از هوا خرافات  
عبد الله بن نصر از نجای عباسیه و اطوار و گفتار او نیز عبد الله را مضمون  
کرده بود ابیات ذیل را از فرار مسطورات کامل این اثر و حدیقه الا تراجم در  
مجله تغنیه در حق مشاعر الیه گفته و امام مبرد نیز در آن مجلس حاضر بود است

لیکن بجزی علی لسان شی  
ذال ان القواد قد صانته  
و مثلک حیث کنت لعیبه  
لیس تخلوجوا انی منک وقتنا  
شهد الله لک سؤ ذکرا کا  
منجری الوذ بئنا قوا کا  
فهی از غیبت او حضرت ترا کا  
هی کل مشغولہ لبوا کا

## ایضا

اذا امام قلبی لم اجد من برده  
واطمع فی الوصل منی بقللا  
فکم عیز فی جمع لیل سفنهما  
افکر ما یجر فی الک و ما الذکر  
الی سؤ ذکرا و المؤمن الذکر  
واز کنت من آیة آخر الدهر  
وکفی علی خدی لک وضع الفجر  
از الک عما قد عهدتک لا ادر

ایضا